

[روایات دالّ بر ثبوت زکات به نحو حکم وضعی 1](#_Toc94938486)

[روایت اول: صحیحه عبد الله بن سنان 2](#_Toc94938487)

[روایت دوم: صحیحه حسن بن علی وشاء 3](#_Toc94938488)

[روایت سوم: صحیحه ابن مسکان و غیر واحد 4](#_Toc94938489)

[توقف دلالت روایات بر اطلاق مقامی مجموع ادله 4](#_Toc94938490)

[لزوم احراز در مقام بیان بودن هم در مطلقات و هم در عمومات 5](#_Toc94938491)

[هدف متکلم از استعمال عام با وجود قصد ذکر استثناء و تبصره 6](#_Toc94938492)

[نتیجه: ثبوت شمول زکات نسبت به صبیان در صورت عدم عثور بر مخصّص 6](#_Toc94938493)

[وجه جمع بین اطلاق لفظی نداشتن آیات و تمسک به اطلاق آیات در روایات 7](#_Toc94938494)

[جمع بندی بحث زکات مال صغیر: عدم ثبوت زکات در اموال صغیر 8](#_Toc94938495)

[وجه اول: قوت ظهور مطلق در اطلاق بر خلاف ظهور مقیّد در وجوب 9](#_Toc94938496)

[وجه دوم: کثرت مطلقات نافی زکات و وحدت مقیّد دالّ بر وجوب در غلّات 9](#_Toc94938497)

**موضوع**: اشتراط بلوغ در زکات /من تجب علیه الزکاه /زکات

**خلاصه مباحث گذشته:**

متن خلاصه ...

مرحوم آقای هاشمی در پاسخ به مرحوم آقای خویی که مقتضی برای ثبوت زکات در اموال صغار را ناتمام دانستند، دو پاسخ دادند. اول آنکه همه روایات به لسان امر نیست و دو آنکه روایاتی که به لسان امر است، ارشاد به ثبوت حق است و هر دو این دسته روایات، اقتضا می کند که اموال صبیان و مجانین، زکات باشد.

## روایات دالّ بر ثبوت زکات به نحو حکم وضعی

ما روایات هر دو دسته را مورد بحث قرار دادیم. بعد از مراجعه، مشاهده شد که برخی از روایات از دسته اول، مورد بحث قرار نگرفته که شاید تمسک به آنها بهتر باشد. بعد از بحث درباره این روایات، بحث را جمع بندی می کنیم و به برخی از مبانی اصولی این بحث، اشاره خواهد شد.

### روایت اول: صحیحه عبد الله بن سنان

روایت اول که شاید در گذشته نیز خوانده شد، در جامع احادیث، جلد ۹، صفحۀ ۲۹، رقم ۱۲۵۲۲ وارد شده است:

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَرَضَ الزَّكَاةَ كَمَا فَرَضَ الصَّلَاةَ وَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا حَمَلَ الزَّكَاةَ فَأَعْطَاهَا عَلَانِيَةً لَمْ يَكُنْ عَلَيْهِ فِي ذَلِكَ عَيْبٌ و ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَرَضَ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ لِلْفُقَرَاءِ ما يَكْتَفُونَ بِهِ وَ لَوْ عَلِمَ أَنَّ الَّذِي فَرَضَ لَهُمْ لا يَكْفِیهِمْ لَزَادَهُمْ و إِنَّمَا يُؤْتَى الْفُقَرَاءُ فِيمَا أُوتُوا مِنْ مَنْعِ مَنْ مَنَعَهُمْ حُقُوقَهُمْ لَا مِنَ الْفَرِيضَةِ[[1]](#footnote-1)

«فرض الزکاه کما فرض الصلاه» اختصاص به بالغین دارد یا حداقل قدر مسلم آن، اختصاص به بالغین است زیرا معلوم نیست مراد از «فرض الزکاه»، «فرض الزکاه فی الاموال» باشد و ممکن است مراد «فرض الزکاه علی الاشخاص» باشد که بیان شد: متعدّی شدن «فرض» با «علی» و تعلّق آن به شخص، دالّ بر وجوب است. به خصوص همراهی با «فرض الصلاه» می تواند اشاره به آیاتی باشد که صلاه و زکات با هم در آن امر شده است. در روایات دیگری نیز به این مطلب اشاره شده است:

فَرَضَ اللَّهُ الزَّكَاةَ مَعَ الصَّلَاةِ.[[2]](#footnote-2)

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَرَنَ الزَّكَاةَ بِالصَّلَاةِ فَقَالَ أَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاة[[3]](#footnote-3)

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَمَرَ بِثَلَاثَةٍ مَقْرُونٍ بِهَا ثَلَاثَةٌ أُخْرَى أَمَرَ بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاة[[4]](#footnote-4)

مکرّر در روایات این مطلب وارد شده که امر به زکات با امر به صلاه مقرون هستند. عبد الله بن سنان روایت دیگری دارد که در اول باب وارد شده و مفصّل درباره آن بحث کردیم:

اذ لَمَّا أُنْزِلَتْ آيَةُ الزَّكَاةِ خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِها فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مُنَادِيَهُ فَنَادَى فِي النَّاسِ أَنَّ اللَّهَ تبارک و تعالی قد فَرَضَ عَلَيْكُمُ الزَّكَاةَ كَمَا فَرَضَ عَلَيْكُمُ الصَّلَاةَ فَفَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهِمْ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ[[5]](#footnote-5)

در این روایت، «فرض» با «علی» متعدی شده و به شخص تعلّق گرفته است. با توجه به این مطالب، نمی توان از قطعه صدر روایت، نسبت به غیر بالغ عاقل، اطلاق گرفت. اما در ذیل وارد شده است:

و ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَرَضَ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ لِلْفُقَرَاءِ ما يَكْتَفُونَ بِهِ وَ لَوْ عَلِمَ أَنَّ الَّذِي فَرَضَ لَهُمْ لا يَكْفِیهِمْ لَزَادَهُمْ و إِنَّمَا يُؤْتَى الْفُقَرَاءُ فِيمَا أُوتُوا مِنْ مَنْعِ مَنْ مَنَعَهُمْ حُقُوقَهُمْ لَا مِنَ الْفَرِيضَةِ‌

ممکن است گفته شود: هر چند صدر اختصاص به دستور به اعطاء زکات اختصاص دارد و دستور اعطاء زکات، مختص به بالغین عاقلین است اما ذیل می گوید: دستور به اعطاء زکات به خاطر این است که در اموال اغنیاء، حقی برای فقراء وجود دارد و آن دستور به تبع حکم وضعی موجود در اموال اغنیاء، جعل شده است. پس ذیل اطلاق دارد هر چند صدر، تکلیف به افراد خاصی است.

انصاف آن است که قائل شدن به تقیید ذیل به واسطه صدر، مشکل است زیرا بین صدر و ذیل تنافی وجود ندارد. صدر می گوید: امر به اعطاء زکات به خاطر این است که زکات به عنوان حکم وضعی در اموال اغنیاء وجود داشته است. این حکم وضعی که در اموال اغنیاء وجود دارد، می تواند اختصاص به کسانی نداشته باشد که مأمور به اعطاء زکات هستند و مجرّد اینکه امر به اعطاء زکات به افراد خاصی اختصاص دارد، اقتضا نمی کند حکم وضعی نیز به آنها اختصاص داشته باشد.

البته باید دقت داشت: این غیر از اشکالی است که به مرحوم آقای هاشمی کردیم. ایشان از خود امر به زکات، ثبوت حق در مال غیر بالغین را استفاده کرد و ما اشکال کردیم که امر، به بالغین عاقلین است و نمی توان از این امر، ثبوت حق در مال غیر بالغین عاقلین را استفاده کرد. اما در اینجا به صدر استدلال نمی کنیم و به ذیل استدلال می کنیم و می گوییم: مقیّد بودن صدر موجب مقیّد شدن ذیل نمی شود. پس اطلاق این روایت، قابل پذیرش است البته با توضیحی که در ادامه خواهیم داد.

روایات زیادی ص 64 جامع احادیث، باب «ان الزکاه انما وضعت قوتا للفقراء و توفیرا للاموال و جعلت بقدر ما یکتفون به» وارد شده است که دو روایت را انتخاب کردیم. به نظر می رسد روایات این باب نیز اطلاق دارند به خصوص دو روایتی که از نظر سندی، بی دغدغه هستند و آنها را می خوانیم.

### روایت دوم: صحیحه حسن بن علی وشاء

روایت بعدی، به عنوان روایت هفتم باب، صفحۀ ۶۸ رقم ۱۲۶۲۷، باب ۵ از ابواب فضل الزکاة و فرضها وارد شده است:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا ع قَالَ: قِيلَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع لِأَيِّ شَيْ‏ءٍ جَعَلَ اللَّهُ الزَّكَاةَ خَمْسَةً وَ عِشْرِينَ فِي كُلِّ أَلْفٍ وَ لَمْ يَجْعَلْهَا ثَلَاثِينَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَهَا خَمْسَةً وَ عِشْرِينَ أَخْرَجَ مِنْ أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ بِقَدْرِ مَا يَكْتَفِي بِهِ الْفُقَرَاءُ وَ لَوْ أَخْرَجَ النَّاسُ زَكَاةَ أَمْوَالِهِمْ مَا احْتَاجَ أَحَدٌ.[[6]](#footnote-6)

این روایت بیان می کند: خداوند در اموال اغنیاء مقداری که نیاز فقراست را قرار داده است. اغنیاء اطلاق دارد و اقتضا می کند این حکم وضعی در مطلق اغنیاء اعم از بالغین و نابالغین، ثابت باشد.

### روایت سوم: صحیحه ابن مسکان و غیر واحد

روایت سوم به عنوان روایت دوازدهم باب، صفحه 69 رقم 12632 وارد شده است:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ وَ غَيْرِ وَاحِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ اللَّهَ جَلَّ وَ عَزَّ جَعَلَ لِلْفُقَرَاءِ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ مَا يَكْفِيهِمْ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَزَادَهُمْ وَ إِنَّمَا يُؤْتَوْنَ مِنْ مَنْعِ مَنْ مَنَعَهُمْ.[[7]](#footnote-7)

« يُؤْتَوْنَ» به این معناست که فقرا، آسیب می بینند.

### توقف دلالت روایات بر اطلاق مقامی مجموع ادله

به نظر می رسد، تمام این روایات اطلاق دارند. البته نکته ای در اینجا وجود دارد. آیت الله والد درباره آیات قرآن و روایاتی مانند «اقیموا الصلاه» و «آتوا الزکاه» قائل هستند که این ادله در مقام اصل جعل وجوب صلاه و وجوب زکات هستند و در مقام بیان این نیستند که نماز یا زکات به چه شکلی است و بر چه کسانی نماز یا زکات واجب است. روایات مورد بحث نیز از همین باب است و بیان می کنند: در اموال اغنیاء، نیاز فقراء قرار داده شده است و در مقام بیان این نیستند که در اموال کدام اغنیاء، زکات قرار داده شده است. بنابراین این روایات، اطلاق لفظی ندارند.

البته آیت الله والد، می فرمایند: هر چند ادله‌ی دالّ بر اصل تشریع، اطلاق لفظی ندارند اما نتیجه اطلاق لفظی با مقداری تفاوت، از اطلاق مقامی مجموع ادله نتیجه گرفته می شود.

#### لزوم احراز در مقام بیان بودن هم در مطلقات و هم در عمومات

امکان دارد گفته شود: «الاغنیاء» عام است نه مطلق و شرط در مقام بیان بودن درباره مطلقات است نه درباره عمومات.

پیش از پاسخ به این نکته اشاره می شود که به نظر می رسد تعبیر مقدّمات حکمت، تعبیر درستی نیست و جایگاه مقدّمات حکمت متفاوت است و سه مقدمه ذکر شده، در عرض هم نیستند و هر یک مطلبی جداگانه را بیان می کنند و عمده از مقدمات حکمت، در مقام بیان بودن است و سایر مقدّمات، چیزی را اثبات می کنند که در مقام بیان بودن آن را اثبات نمی کند و بر عکس. تفصیل این مطلب را به جایگاه خودش واگذار می کنیم.

اما در پاسخ باید گفت: در مقام بیان بودن هم در مطلقات و هم در عمومات لازم است. البته با این تفاوت که در مطلقات، متکلّم در مقام بیان قضیه مهمله است و به صورت مهمل بیان می کند: «الانسان واجب الاکرام» همین که برخی از انسان ها واجب الاکرام باشند، در صدق این قضیه کافی است. یا امر به مراجعه به دکتر در مقام اهمال است و ممکن است دکتری که باید به او مراجعه شود، یک نفر از صد نفر باشد. اگر متکلّم در مقام بیان بر بیاید، ممکن است قیوداتی را بیان کند که اکثر افراد خارج شود. قضیه مهمله با صدق در افراد کمی از طبیعت، صحیح است. اما عام در صورتی دلالت بر شمول حکم بر جمیع افراد دارد که در مقام بیان تبصره ها و استثناها باشد. بسیاری از مواقع، متکلّم در مقام بیان اصل حکم است و به نحو عام نیز بیان می کند. مثلا می گوید: همه مردم ایران باید مالیات بدهند. هر چند در این کلام از الفاظ عموم استفاده شده است اما در جایی که احتمال وجود تبصره و استثناء باشد، نمی توان به صرف عموم برای نفی تبصره و استثناء تمسک کرد. بلکه عموم به علاوه عدم ذکر تبصره و استثناء در بیان منفصل، کاشفیت از شمول حکم دارد. پس جزء دوم کاشف، عدم ذکر استثناء و تبصره در دلیل دیگر است. پس نوعی اطلاق مقامی مجموع ادله در تمسک به عام لازم است.

البته بین مطلق و عام تفاوت وجود دارد. در مطلق، با در مقام بیان بودن، اصل شمول دلیل اثبات می شود. به همین دلیل ممکن است به دلیل منفصل، اکثر افراد مطلق از آن خارج شود. اما در عام، تبصره و استثناء با دلیل منفصل می تواند بیان شود و افراد کمی از عام می تواند تبصره یا استثناء باشد. به همین دلیل می توان برای اثبات حکم برای افراد ظاهر، به عام تمسک کرد و تنها در جایی که احتمال بدهیم عام استثناء شده است، نمی توان در افراد غیر ظاهر به عام تمسک کرد. در مورد بحث، می توان به «الاغنیاء» در فرد ظاهر آن که بالغین عاقلین است، تمسک کرد اما نمی توان به آن در افراد غیر ظاهر که مجانین و صبیان است، تمسک کرد. بر خلاف مطلقات که اگر متکلم در مقام اهمال باشد، حتی در بالغین عاقلین نمی توان به مطلق تمسک کرد.

در نتیجه، هم در مطلقات و هم در عمومات نیازمند در مقام بیان بودن هستیم. اما در مطلقات، در مقام بیان کمیت حکم است و بدون احراز در مقام بیان بودن، هیچ حکمی حتی نسبت به افراد متعارف، از مطلق استفاده نمی شود زیرا ممکن است قیدی داشته باشد که موجب خروج اکثر افراد شود. بر خلاف عام که نمی تواند قیدی بخورد که اکثر افراد از تحت آن خارج شوند.

#### هدف متکلم از استعمال عام با وجود قصد ذکر استثناء و تبصره

حال چرا متکلم عام را استعمال کرده است در حالی که قصد دارد، استثناء و تبصره های آن را بعدا ذکر کند؟

مرحوم آخوند این بیان را دارند که استعمال عام، گاهی به عنوان ضرب القانون است. متکلم قصد دارد قانونی جعل کند که در جایی که استثناء و تبصره اثبات نشده، قانون مرجعیت داشته باشد. مطابق بیان ما، قانون در جایی مرجعیت دارد که از مخصّص فحص شده باشد و گرنه بدون فحص از مخصّص، عام دلالت بر شمول حکم نسبت به افراد ندارد.

بنابراین هم در مورد عام و هم در مطلق، باید فحص از مخصّص و مبیّن بشود و نحوی اطلاق مقامی مجموع ادله، در هر دو شرط است.

#### نتیجه: ثبوت شمول زکات نسبت به صبیان در صورت عدم عثور بر مخصّص

نتیجه بحث آن است که اگر دلیلی نداشتیم که درباره صبیان و مجانین زکات ثابت نیست، به همین روایات تمسک می شود و زکات را ثابت می دانیم. اگر در دلیل منفصل، زکات در اموال صبیان و مجانین نفی شده باشد، کاشفیت عام نسبت به شمول حکم از بین می رود. به این معنا که وجود دلیل منفصل در مقام مقتضی دخالت دارد نه در مقام مانع دخالت داشته باشد. زیرا کاشفیت عام در شمول حکم نسبت به این فرد، بعد از فرض فحص و عدم العثور علی المخصّص است.

این نکته نیازمند ضمیمه است که مراد، بر دو قسم مراد استعمالی یا تفهیمی و مراد جدی است. کاشفیت کلام نسبت به مراد جدی، مهم است و کاشفیت کلام نسبت به مراد جدی، متوقف بر عدم وجود المخصّص یا قدر مسلّم بر عدم العثور علی المخصّص است و اگر به مخصّص دست پیدا کردیم، دیگر عام کاشفیت از مراد جدی نیز ندارد. زیرا کاشفیت عام از مراد جدی و شمول حکم نسبت به تمام افراد و عدم وجود استثناء و تبصره، متوقف بر آن است که با فحص، به مخصّص و مقیّد و تبصره و استثناء بر خورد نکرده باشیم.

سوال: آیا مراد استعمالی بدون فحص، تامّ است؟

پاسخ: مراد استعمالی اهمیتی ندارد و وجود یا عدم آن، مباحثی دارد که وارد بحث از آن نمی شویم. مهم آن است که به هر حال، کاشفیت کلام در مراد جدی، متوقف بر فحص از دلیل منفصل است. هم در مطلقات و هم در عمومات. بنابراین خود عام بدون فحص از مخصّص، اصلا کاشفیت از شمول حکم به نحو جدی نسبت به مصادیق محتمل الاستثناء و محتمل التبصره ندارد.

در نتیجه، اگر روایات «لیس فی مال الیتیم زکاه» نبود، مقتضی برای ثبوت زکات در مال یتیم تامّ است البته به نحو اطلاق مقامی مجموع ادله نه اطلاق لفظی دلیل یا اطلاق مقامی دلیل.

#### وجه جمع بین اطلاق لفظی نداشتن آیات و تمسک به اطلاق آیات در روایات

آیت الله والد می فرمایند: بسیاری از آیات قرآن و روایات در مقام بیان نیست و به همین دلیل اطلاق لفظی ندارند. این اشکال مطرح شده که روایات زیادی وارد شده که در آنها به آیات قرآن تمسک شده است. این دو امر به چه نحو قابل جمع است؟

آیت الله والد می فرمودند: در حقیقت در این موارد به اطلاق مقامی مجموع ادله، تمسک شده است. در توضیح باید گفت: روح قضیه این است که تمسک به آیه قرآن به این معناست که مخصّصی برای آیه قرآن در جای دیگر نیامده است. به این معنا که استدلال یک جنبه اثباتی و یک جنبه سلبی دارد. جنبه اثباتی، دلالت آیه قرآن است و جنبه سلبی آن نفی مخصّص است. پس لازم نیست آیه قرآن تمام مقتضی باشد و همین که جزء اصلی مقتضی و جزء اثباتی آن باشد، در تمسک به آیات قرآن کفایت می کند.

در جلسه گذشته این تردید مطرح شد که آیا می توان در موارد نادر به اطلاق مقامی تمسک کرد؟ یکی از راه هایی که می تواند در پاسخ به این سوال راهگشا باشد، مراجعه به روایاتی است که در آنها، به آیات قرآن تمسک شده است. اگر در روایات در موارد نادر، به آیات قرآنی مطلق تمسک شده باشد، می توان این اطلاق مقامی مجموع ادله را احراز کرد. به همین دلیل، بررسی روایات کارایی دارد و اگر برای اثبات موارد نادر، به اطلاقات قرآنی تمسک شده باشد به این معناست که اطلاق مقامی مجموع ادله در آیات قرآنی ثابت است.

البته باید دقت داشت: بین عام و مطلق تفاوت وجود دارد و به نظر می رسد در عمومات، می توان به اطلاق مقامی مجموع ادله و لو در موارد نادر، تمسک کرد. در بحث حاضر، با عام مواجه هستیم نه مطلق. به همین دلیل تمسک به عام با ضمیمه اطلاق مقامی مجموع ادله نسبت به موارد نادری مانند صبیان و مجانین صحیح است.

این نکته نیازمند ضمیمه است که هر چند «الاغنیاء» عام است و بدوا شامل واجدین نصاب و غیر واجدین نصاب می شود، اما در بیان های منفصل بیان شده و توضیح داده شده که مراد از «الاغنیاء» واجدین نصاب هستند. پس مراد از «الاغنیاء» عموم واجدین نصاب است. اگر دلیلی بر شرطیت نصاب وجود نداشت، حمل بر کل اغنیاء می شد.

سوال: این روایات در مقام بیان حکمت نیستند و تنها بیان می کنند: خداوند زکاتی قرار داده است.

پاسخ: مهم نیست در مقام بیان حکمت باشد یا نباشد. روایات بیان می کند که در اموال اغنیاء، نیاز فقراء قرار داده شده است و در مقام تحریک است. اطلاق مقامی مجموع ادله اقتضا می کند که اغنیاء عام است و شامل صبیان و مجانین نیز می شود. این روایات به ضمیمه اطلاق مقامی مجموع ادله که در سایر روایات هیچ قید و استثناء و تبصره ای ذکر نشده است، می تواند دالّ بر ثبوت زکات در مال صبیان و مجانین باشد. ولی هیچ یک از این روایات، اطلاق لفظی ندارند. نتیجه آنکه، اگر دلیلی بر نفی زکات در مال صبیان نداشته باشیم، حکم به ثبوت زکات می کنیم.

## جمع بندی بحث زکات مال صغیر: عدم ثبوت زکات در اموال صغیر

با توجه به این مباحث، باید جمع بین ادله خاص را بررسی کنیم. اگر ادله خاصه، در برخی از موارد ابهام داشت، باید قائل به ثبوت زکات شد و نمی توان به برائت رجوع کرد. مثلا اگر درباره ثبوت زکات در مواشی شک کنیم، باید قائل به ثبوت زکات شویم.

در برخی از روایات بیان شده: «لیس فی مال الیتیم زکاه» در مقابل آن روایت زراره و محمد بن مسلم است که زکات را در غلّات واجب کرده است. مرحوم شیخ درباره روایت ابی بصیر توجیهی را ارائه داد که هر چند این توجیه امکان پذیر است، اما خلاف ظاهر است و ظاهر روایت ابی بصیر این است که در هیچ یک از اموال صغیر، زکات وجود ندارد. البته روایت ابی بصیر موثقه است و ما در جایی که روایت صحیحه وجود داشته باشد، روایت موثقه را حجت نمی دانیم. پس اگر دلالت روایت محمد بن مسلم و زراره بر وجوب زکات در غلّات را تمام بدانیم، باید قائل به وجوب زکات در غلات شویم و موثقه ابی بصیر در مقابل آن، صلاحیت استدلال ندارد.

از کلام مرحوم آقای قمی در مبانی منهاج الصالحین برداشت می شود که ایشان این روایت را ضعیف می دانند زیرا طریق شیخ طوسی به ابن فضّال، ضعف دارد. اما به نظر ما، از این ناحیه روایت ضعفی ندارد ولی در مقابل خبر صحیح نمی توان به خبر موثّقه عمل کرد.

بنابراین عمده بحث جمع بین اطلاقات زیادی است که بیان کرده: «لیس فی مال الیتیم زکاه» و روایت محمد بن مسلم و زراره که تفصیل قائل شده و زکات را در نقدین نفی کرده و زکات را در غلّات اثبات کرده است.

به نظر ما روایت محمد بن مسلم و زراره برای اثبات وجوب زکات در غلّات کافی نیست. در اینجا دو بحث اصولی وجود دارد:

### وجه اول: قوت ظهور مطلق در اطلاق بر خلاف ظهور مقیّد در وجوب

بحث اول این است که اگر بتوان مقیّد را حمل بر استحباب کرد، آیا باید مطلق را حمل بر مقیّد کرد یا مقیّد را حمل بر استحباب کرد؟ مثلا دلیل بیان کرده: «لا یجب اکرام العلماء» و دلیل دیگر بیان کرده: «اکرم العالم العادل». دلیل دوم را می توان بر استحباب حمل کرد که در این صورت با دلیل اول تنافی ندارد. به این معنا که اکرام هیچ عالمی واجب نیست ولی اکرام عالم عادل مستحب است. در اینجا تصرّف در مادّه و مقیّد کردن اطلاق دلیل مقدّم است یا تصرّف در هیئت و حمل مقیّد بر استحباب مقدّم است؟

شاید معمول آقایان بیان کنند: باید مطلق را حمل بر مقیّد کرد. از برخی از کلمات مرحوم حاج شیخ برداشت می شود که باید مقیّد را حمل بر استحباب کرد. به نظر ما، حکم تابع اظهر و ظاهر است و اظهر و ظاهر به خصوصیت مورد، وابسته است. در مورد بحث، شمول «لیس فی مال الیتیم زکاه» نسبت به غلّات، خیلی قوی است. مال یتیم می تواند غلّات یا مواشی یا نقدین باشد و بخشی عظیمی از اموال یتیم را غلّات در بر می گیرد. به همین دلیل ظهور دلیل در شمول آن نسبت به غلّات بسیار قوی است. از طرف مقابل، وجوب زکات در مال یتیم که در روایت زراره و محمد بن مسلم بیان شده، با تعبیر «علی الیتیم» بیان نشده و با تعبیر «علی مال الیتیم» است. هر چند در صورتی که وجوب به مال تعلّق گیرد، ظهور در وجوب دارد اما این ظهور قوی نیست و «علی» می تواند به اعتبار استحباب اداء زکات باشد. در نتیجه، جمع بین دو دلیل این است که روایت «فاما الغلات فعلیها الزکاه واجبه» را حمل بر استحباب کنیم.

### وجه دوم: کثرت مطلقات نافی زکات و وحدت مقیّد دالّ بر وجوب در غلّات

بحث دوم این است که در جایی که مطلقات عدیده و مقیّد واحد وجود دارد، حمل مطلق بر مقیّد می شود؟

مرحوم آقای خویی تصریح دارند که با مقیّد واحد می توان مطلقات متعدّد را تقیید زد اما اکثر علما عکس این مطلب را قائل هستند. به نظر ما، با یک مقیّد نمی توان مطلقات متعدّد را تقیید زد. به نظر ما، جمع عرفی نوعی التزام به خلاف ظاهر است و در جمع عرفی نیز خلاف ظاهر وجود دارد. به همین دلیل باید خلاف ظاهر در تصرّف در مجموع مطلقات کثیره را با خلاف ظاهر در حمل مقیّد بر استحباب، با هم سنجید. هر چند ظهور مطلق در اطلاق به گونه ای نیست که نتوان به وسیله مقیّد آن را تقیید کرد، اما این در جایی است که مطلق واحد باشد و در جایی که مطلق متعدّد باشد، خلاف ظاهری که در حمل مطلقات کثیره بر مقیّد واحد است از خلاف ظاهری که در حمل مقیّد بر استحباب وجود دارد، بیشتر است. در نتیجه، مقتضای بیان دوم نیز حمل بر استحباب است.

در نتیجه، در غلّات حمل بر استحباب می شود اما درباره مواشی، «لیس فی مال الیتیم زکاه» مقتضی عدم وجوب زکات است و دلیلی بر استحباب نداریم. پس درباره نقدین و مواشی طفل، زکات نه واجب است نه مستحب و به همین دلیل، ولیّ حق ندارد از مال او زکات را بردارد. اما درباره غلات، زکات استحباب دارد و اگر مأمور به استحباب را ولیّ بدانیم، ولیّ می تواند زکات غلّات یتیم را پرداخت کند. این بحث که مأمور به این امر استحبابی یا وجوبی کیست، در شرایع و جواهر وارد شده است که وارد بحث از آن نمی شویم.

سوال: آیا نمی توان با تمسک به مطلقات «فی خمس من الابل شاه» استحباب زکات مواشی طفل را اثبات کرد؟

پاسخ: دلیلی نداریم که «فی خمس من الابل شاه» دو مفاد دارد و هم زکات وجوبی و هم زکات استحبابی را بیان می کند. بلکه تنها دالّ بر زکات وجوبی است و «لیس فی مال الیتیم زکاه» این مفاد وجوبی را تخصیص می زند. در نتیجه، دلیلی بر ثبوت استحباب زکات مواشی نداریم.

در جلسه آینده درباره زکات اموال مجانین صحبت خواهیم کرد.

1. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص498.](http://lib.eshia.ir/11005/3/498/) [↑](#footnote-ref-1)
2. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص498.](http://lib.eshia.ir/11005/3/498/) [↑](#footnote-ref-2)
3. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص506.](http://lib.eshia.ir/11005/3/506/) [↑](#footnote-ref-3)
4. الخصال؛ ج 1، ص: 156 [↑](#footnote-ref-4)
5. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص497.](http://lib.eshia.ir/11005/3/497/) [↑](#footnote-ref-5)
6. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص507.](http://lib.eshia.ir/11005/3/507/) [↑](#footnote-ref-6)
7. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص497.](http://lib.eshia.ir/11005/3/497/) [↑](#footnote-ref-7)